جلسه 1589

چهارشنبه 29/01/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر مکلف عاجز بشود از جمع بین دو جزء یا دو شرط برای یک مرکب ارتباطی، آیا باید قواعد تزاحم را تطبیق کند بر آن یا قواعد تعارض را؟

مشهور قواعد تزاحم را تطبیق کرده اند.

ولکن الصحیح کما قال السید الخوئی این است که این بحث مربوط می شود به باب تعارض و باید اعمال قواعد تعارض کرد نه اعمال قواعد تزاحم.

چون مثلا اگر من عاجز بشوم از جمع بین وضوء وتطهیر بدنم از نجاست، اینطور نیست که خطاب توضأ لصلاتک یک تکلیف مستقل باشد، خطاب طهّر جسدک للصلاة هم تکلیف مستقل دیگری باشد، وبین این دو تزاحم بشود. بلکه ما یک تکلیف استقلالی بیشتر نداریم، توضأ لصلاتک ارشاد به شرطیت است و جعل مستقل ندارد، طهّر جسدک للصلاة هم ارشاد به شرطیت است و او هم جعل مستقل ندارد. آنچه که جعل به آن تعلق گرفته است تکلیف به مرکب است. وما آن تکلیفی که به مرکب تام داشتیم که نماز مشتمل بر وضوء وطهارت از خبث بود، الان از آن عاجز هستیم، آن تکلیف غیر مقدور است. دلیل اگر بیاید بگوید که الصلاة لاتسقط بحال، علم پیدا می کنیم به ثبوت تکلیف به نماز ناقص، این تکلیف به نماز ناقص هر چه هست ما قادر بر امتثال آن هستیم. اما ادله در کشف از اینکه این تکلیف به نماز ناقص چگونه است تعارض می کنند. توضأ لصلاتک به اطلاقش می خواهد کشف بکند که این تکلیف به نماز ناقص، تکلیف به نماز ناقص مشتمل بر وضوء است، نقصش بخاطر فقد طهارت از خبث هست. طهر جسدک للصلاة برعکس آن می خواهد کشف کند از اینکه این تکلیف به نماز ناقص تکلیف به نماز مشتمل بر طهارت از خبث هست و نقصش بخاطر فقد وضوء است که بجای وضوء تیمم باید بگیریم. بین دلیل توضأ لصلاتک با دلیل طهّر جسدک للصلاة تعارض رخ می دهد. چون هر کدام می خواهند بگویند من شرط هستم تعیینا، وما علم اجمالی داریم که هر دو شرط تعیینی نیستند و این دو دلیل با هم تعارض می کنند. هیچ کدام از مسالک خمسه تزاحم در اینجا قابل تطبیق نیست.

اما مسلک اول ودوم تزاحم؛ که معتقد بود که فرق تزاحم با تعارض در این است که ما در باب تزاحم احراز کردیم وجود دو ملاک را. طبق مسلک اول تزاحم که مسلک صاحب کفایه است ویا مسلک دوم تزاحم که مسلک محقق عراقی است انقذ ابنی با انقذ عبدی به لحاظ اینکه کشف می شود که در فرض تزاحم هر دو ملاک دارند اختلاف پیدا کرده اند با باب تعارض.

خب در اینجا ما یک ملاک واحد ارتباطی داشتیم در نماز با وضوءِ با طهارت از خبث. آن ملاک هنوز هم ممکن است باشد ولی دیگر قابل استیفاء نیست. بحث در این است که نماز ناقص که دلیل گفت نماز ناقص هم ملاک دارد، الصلاة لاتسقط بحال، آن نماز ناقصی که ملاک دارد نماز با وضوء است ولو بدون طهارت از خبث، یا نماز با طهارت از خبث است ولو با فقد وضوء، یا جامع بین این دو ملاک دارد؟ این ربطی به باب تزاحم پیدا نمی کند. ملاک وضوء ملاک مستقل نیست تا تزاحم کند با ملاک طهارت از خبث که او هم ملاکش مستقل باشد.

مسلک ثالث تزاحم هم اینجا قابل تطبیق نیست. چون مسلک ثالث می گفت امر ترتبی به کل من المتزاحمین. اگر وجوب وضوء وجوب استقلالی بود، خب می گفتیم توضأ لصلاتک إن لم تطهر جسدک، طهّر جسدک للصلاة إن لم تتوضأ. ولکن اینکه مجعول مستقل نیست. مجعول مستقل و مجعول شرعی و آن چیزی که جعل شارع به آن تعلق گرفته است همان تکلیف به مرکب است. و از تکلیف به مرکب ما انتزاع می کنیم وجوب ضمنی جزء آن را وشرطیت شرط آن را یا جزئیت جزء آن را.

آن تکلیف مجعول که تکلیف استقلالی به مرکب است، خب آن تکلیف استقلالی به مرکب تام که غیر مقدور است. دلیل گفت شما الان به مرکب ناقص ونماز ناقص هم تکلیف دارید، الصلاة لاتسقط بحال. خب معنا ندارد این تکلیف به نماز ناقص ترتبی باشد. چون شبیه این است که شارع بگوید واجب است جمع بین ضدین در فرض ترک هر دو ضد، این معقول است؟ یجب علیک القیام والقعود عند ترک القیام و القعود، این اصلا تکلیف غیر معقول است که کسی که تارک قیام و قعود است واجب است بر او جمع بین قیام و قعود. تکلیف به این نماز برای من که عاجز هستم از جمع بین وضوء وطهارت از خبث، اگر مطلق باشد بگوید صل مع الوضوء والطهارة من الخبث مطلقا، اینکه همان تکلیفی است که به مرکب تام بود و من عاجز بودم از امتثال او. اگر می خواهد ترتبی باشد یعنی نماز بخوان با وضوء عند ترک الطهارة من الخبث و با طهارت من الخبث عند ترک الوضوء، خب این فرض این است که یک تکلیف است نه دو تکلیف. دو تکلیف استقلالی که ما نداریم که یکی بگوید صل مع الوضوء إن ترکت الصلاة مع الطهارة من الجسد، دیگری بگوید صل مع الطهارة من الجسد إن ترکت الصلاة مع الوضوء. اگر دو تکلیف استقلالی ترتبی فرض بشود که محال نیست. ولکن این نه دلیل دارد، و نه قابل التزام است، چون لازمه اش تعدد عقاب است برای کسی که هر دو را ترک کند.

یک تکلیف استقلالی هست، آن تکلیف استقلالی اگر بخواهد ترتبی باشد یعنی صل مع الوضوء والطهارة إذا ترکت الوضوء والطهارة. چون آیا شما امر می کنید به نماز با وضوء مطلقا؟ اینکه نیست. امر می کنید به نماز با وضوء عند ترک الطهارة، امر می کنید به نماز با طهارت عند ترک الوضوء، و چون فرض این است که یک تکلیف هست نه دو تکلیف مستقل، بازگشتش به این می شود که بگوید واجب است بر تو نماز بخوانی نمازی که مشتمل است بر وضوء عند ترک الطهارة و طهارت عند ترک الوضوء، یعنی نماز بخواند مشتمل بر وضوء وطهارت عند ترک الوضوء والطهارة من الخبث. این معقول نیست.

الصلاة لاتسقط بحال می گوید در این حال که شما عاجزید از جمع بین وضوء وطهارت از خبث، یک تکلیف به نماز ناقص دارید. آن نماز ناقص که واجب است بر شما، نمی دانیم نماز با وضوء است یا نماز با طهارت از خبث است که تیمم بگیریم، یا نماز با جامع بین وضوء وطهارت از خبث است تخییرا. دلیل توضأ لصلاتک می گوید که آن تکلیف به نماز ناقص تکلیف به صلاة مع الوضوء است، دلیل طهّر جسدک للصلاة می گوید آن تکلیف ناقص تکلیف به نماز با طهارت از جسد است. تعارضا تساقطا.

سؤال وجواب: ما فعلا بحث ترجیح یکی بر دیگری را نداریم. بحث این است که باب، باب تزاحم نیست باب تعارض است، باید بررسی کنیم ببینیم در تعارض بین دلیل شرطیت وضوء ودلیل شرطیت طهارت از خبث مرجحی برای تقدیم یکی بر دیگری داریم یا نداریم. فعلا بحث مرجحات باب تعارض را در اینجا مطرح نمی کنیم، فقط می خواهیم بگوئیم باب، باب تزاحم نیست.

اما بنابر مسلک رابع تزاحم؛ خب مسلک رابع تزاحم می گفت هر دو تکلیف متزاحم باقی هستند، عقل است که حکم می کند به تخییر در متساویین یا به ترجیح اهم.

این مطلب اینجا غیر معقول است. چون تکلیف واحد است، اگر باقی باشد من می گویم این تکلیف واحد به نماز با وضوء وطهارت از خبث غیر مقدور است و منجز نیست. تنجز که انحلالی نیست در مرکب ارتباطی، اینطور نیست که هر جزء یک تنجز مستقل داشته باشد. مرکب ارتباطی اگر قابل امتثال است منجز می شود، اگر قابل امتثال نیست ولو بخاطر عجز از یک جزء آن، منجز نمی شود. فرض این است که ما حال که عاجزیم از جمع بین وضوء وطهارت از خبث، آن تکلیف به نماز تام اگر هم باشد دیگر منجز نیست. تکلیف آخری آمده است به نماز ناقص، می خواهیم ببینیم آن تکلیف به نماز ناقص چگونه است، کشف بکنیم که این تکلیف به کدام نماز تعلق گرفته است. دلیل ها با هم تعارض می کنند در کشف از اینکه این نماز آیا نماز با وضوء است یا نماز با طهارت از خبث است.

بله مسلک خامس تزاحم می گفت ادله از این فرض تزاحم انصراف دارد.

خب اینجا هم آن بیان می آید. منتهی طبق این مسلک هم دلیل توضأ لصلاتک انصراف دارد از این فرض، هم دلیل طهّر جسدک للصلاة انصراف دارد از این فرض، و هم ممکن است بگوئیم دلیل اقم الصلاة انصراف دارد از این فرض. حالا اقم الصلاة یا الصلاة لاتسقط بحال شامل این فرض هم بشود که می شود، ولی دلیل توضأ لصلاتک با دلیل طهّر جسدک للصلاة از این فرض انصراف دارد. ولکن این ربطی به تزاحم ندارد. چون عرض کردم تزاحم در جائی است که دو تکلیف با دو ملاک مستقل داریم. طبق مسلک خامس که قائل به انصراف بود اینجا هم انصراف است، چه فرقی می کند؟ مدعای آقای زنجانی این بود که دلیل از حالات طارئه ثانویه ای که مکلف عاجز است از جمع بین دو تکلیف یا بین دو جزء یا دو شرط انصراف دارد. خب انصراف دارد باب را باب تزاحم نمی کند، ما می خواهیم ببینیم این ملاک ناقص یعنی این ملاک ثانوی که در نماز ناقص است قائم است به نماز با وضوء یا به نماز با طهارت از خبث یا به جامع؟ خب فوقش ادله انصراف دارند باید رجوع کنیم به اصل عملی.

اصل عملی طبق نظر مشهور در دوران امر بین تعیین و تخییر احتیاط است اگر ممکن باشد. گاهی احتیاط ممکن است با خواندن دو نماز. من در شرائطی قرار گرفتم که یکی مکانی است که می شود در آنجا رو به قبله نماز خواند، ولی رکوع وسجود اختیاری نمی شود کرد. مکان دیگر هیست که رکوع و سجود اختیاری می توان کرد ولی رو به قبله نمی توان ایستاد. نمی توانم یک نماز بخوانم که هم مستقبل قبله باشم و هم رکوع و سجود اختیاری بکنم.

مرحوم آقای خوئی طبق مسلک خودشان فرموده اند مخیرید، چون دلیل لاصلاة الا الی القبلة با این دلیل که می گوید صلّ قائما مع الرکوع و السجود تعارض می کند، رجوع می کنیم به اصل برائت از شرطیت تعیینیه هر کدام و نتیجه تخییر است. اما مشهور می گویند در دوران امر بین تعیین و تخییر باید احتیاط کرد. احتیاط در اینجا ممکن است با خواندن دو نماز. چون نماز کامل را قطعا خدا از من نمی خواهد، چون ممکن نیست، اما نمی دانم نماز با قبله را می خواهد همراه با رکوع و سجود ایمائی، یا نماز با رکوع و سجود اختیاری می خواهد بدون استقبال قبله، یا مخیر هستم بین این دو. مشهور می گویند در دوران امر بین تعیین و تخییر باید احتیاط کرد. اینجا احتیاط به تکرار نماز است.

البته ما در بحث دوران امر بین تعیین و تخییر گفتیم حق با کسانی است که قائلند که برائت از تعیین جاری است و نتیجه، نتیجه تخییر است، خلافا للمشهور و منهم السید السیستانی که در دوران امر بین تعیین و تخییر قائل به احتیاط هستند.

اما ما مشکلی داریم در این بحث، که دیروز اشاره کردم امروز توضیح بدهم:

مرحوم آقای خوئی فرمود بین دلیل مثلا توضأ لصلاتک با دلیل طهّر جسدک للصلاة تعارض است، این می گوید أنا شرط تعیینی وآن دیگری می گوید أنا شرط تعیینی، وما علم اجمالی داریم که یکی از این دو حداقل دروغ است، نمی شود هر دو شرط تعیینی باشند. تعارض و تساقط می کنند، رجوع می کنیم به اصل عملی.

اینجا یک نکته ای را عرض کنم: ممکن است کسی بگوید که ما اطلاق أنا شرط را که در وضوء می گوید أنا شرط تعیینی، با اطلاق دلیل شرطیت طهارت من الخبث که او هم می گوید أنا شرط تعیینی، اطلاق این دو را معارض می دانیم، اطلاقها تعارض می کنند، ولی اصل اینکه أنا شرط که معارض ندارد. وضوء می گوید أنا شرط ولو شرط تخییری، طهارت از خبث هم می گوید أنا شرط ولو شرط تخییری. که با این بیان ما با اصل دلالت دلیل شرطیت وضوء و دلیل شرطیت طهارت من الخبث اثبات کنیم شرطیت تخییریه را. بگوئیم اطلاق أنا شرط می گوید من شرط تعیینی هستم. خب اطلاق أنا شرط در وضوء با اطلاق أنا شرط در طهارت من الخبث متعارض است. اطلاقها از بین می روند، اصل هر دو خطاب که هر کدام می گفت أنا شرط باقی است. نتیجه این که هم وضوء شرط است ولو به نحو تخییر و هم طهارت من الخبث شرط است ولو به نحو تخییر این است که هر دو شرط تخییری هستند.

این بیان به نظر ما ناتمام است. چون شرطیت تعیینیه وضوء با تعیینی بودن شرطیت طهارت از خبث مشکل ندارد، بلکه با اصل شرطیت طهارت از خبث مشکل دارد. اگر وضوء شرطیت تعیینیه دارد یعنی طهارت من الخبث هیچ کاره است. نمی شود که وضوء شرط تعیینی باشد از آن طرف طهارت من الخبث هم شرط تخییری باشد. شرط تخییری دو لنگه دارد، باید دو چیز باشند بگویند ما شرط تخییری هستیم. نمی شود که یکی بگوید من شرط تعیینی هستم و دیگری بگوید من شرط تخییری هستم با هم دشمنی نداریم. شرط تعیینی بودن وضوء با اصل شرط بودن طهارت از خبث در این حال مشکل دارد. تعارض بین اطلاق شرطیت وضوء و اصل شرطیت طهارت از خبث در این حال است. و دو طرف معارضه از کار می افتند. وهمینطور اطلاق شرطیت طهارت من الخبث که می خواهد بگوید من شرط تعیینی هستم با اصل شرطیت وضوء مشکل دارد.

ولذا تا این مقدار بیان مرحوم آقای خوئی را می پذیریم که این دو دلیل با هم تعارض وتساقط می کنند.

بله اگر مسلک مرحوم استاد درست می شد که جمع عرفی اقتضاء تخییر می کند، خب مشکلی نبود. اما دیروز عرض کردیم اصلا جائی برای گفتن این حرف نیست که بگوئیم عرف جمع عرفی می کند بین دلیل توضأ لصلاتک با دلیل طهّر جسدک للصلاة وحمل می کند اینها را بر تخییر.

سؤال وجواب: کدام نص؟! مگر توضأ لصلاتک برای خصوص این مورد آمده است که نص باشد؟ مگر طهّر جسدک للصلاة برای خصوص این مورد آمده باشد که نص باشد؟ ولذا این دو خطاب تعارض وتساقط می کنند.

اما ما یک اشکالی به مرحوم آقای خوئی داریم، که به نظرم این اشکال مهمی است که سرنوشت بحث را عوض می کند، اگر جوابی از این اشکال پیدا نکردید مقتضای صناعت حتی به نظر مرحوم آقای خوئی احتیاط است مهما امکن. این اشکال چیست؟

من این اشکال را با یک مقدمه عرض می کنم:

مقدمه این است که: اگر ما دو خبر ثقه داشتیم، یکی می گفت اکرم العالم و یکی می گفت تصدق علی الفقیر. علم اجمالی پیدا کردیم که یکی از این دو خبر ثقه خلاف واقع است. آیا مجوز داریم که بگوئیم شاید هر دو خلاف واقع باشد؟ ابدا. دلیل حجیت خبر ثقه احد الخبرین لابعینه را می گیرد. بله خبر ثقه الف که می گوید اکرم العالم دلیل حجیت تفصیلیه آن معارض است با دلیل حجیت تفصیلیه خبر تصدق علی الفقیر. اما اینکه ما بگوئیم احد الخبرین لابعینه حجةٌ که نتیجه اش این است که ما حجت اجمالیه پیدا می کنیم بر صدور احد الحدیثین از امام علیه السلام، اینکه معارض ندارد.

مرحوم آقای خوئی خودشان فرمودند اگر شخصی مُرد دو سکه طلا داشت، علم اجمالی داشتیم یکی از این دو سکه طلا غصبی است، احتمال می دهیم هر دو غصبی باشد، مبادا بگوئید قاعده ید در این سکه با قاعده ید در آن سکه تعارض وتساقط می کنند. ابدا. تعارض وتساقط تفصیلی می کنند اما یک قاعده یدی در احد المالین لابعینه جاری می شود می گوید که یکی از این دو سکه لابعینه مال میت است.

یا شما دو نماز خواندید، نماز ظهر و نماز عصر، علم اجمالی پیدا کردید که یکی از این دو نماز فاقد رکوع بود، و شاید هر دو فاقد رکوع بود. مرحوم آقای خوئی فرموده بله قاعده فراغ در نماز ظهر تفصیلا با قاعده فراغ در نماز عصر تفصیلا تعارض می کنند. ولذا اگر نماز مغرب و عشاء بود مشکل پیدا می کردیم. اما چون نماز ظهر و عصر هست یک قاعده فراغ در یکی از این دو نماز لابعینه جاری می کنیم، می گوئیم یکی از این دو نماز انشاءالله صحیح است، اثرش چیست؟ اثرش این است که یک نماز به نیت ما فی الذمه می خوانیم، دیگر لازم نیست هر دو نماز را اعاده کنیم (قصد عنوان هم شده است چون نیت ما فی الذمه قصد اجمالی است). و انصافا مطلب درستی است.

منتهی شما ممکن است بگوئید در قاعده فراغ و قاعده ید دلیل لفظی داریم، اما در حجیت خبر ثقه یا حجیت ظهور دلیل سیره عقلائیه است. ما در دو خبر ثقه ای که علم به کذب احدهما پیدا کردیم و شک در کذب دیگری داریم چه می دانیم سیره عقلائیه چه می کند. شاید سیره عقلائیه بگویند ممکن است هر دو دروغ باشند.

جواب این است که اولا: دلیل حجیت خبر ثقه و بلکه ظهورات اختصاص به سیره ندارد بلکه روایات هم هست، کما بیّن فی محله.

ثانیا: بالوجدان سیره عقلائیه در تعارض بالعرض بر حجیت احد الدلیلین لابعینه هست.

در تعارض بالذات برای ما روشن نیست. مثلا یک خبر ثقه می گوید هذا الجالس زید، ثقه دیگر می گوید هذا الجالس عمرو، این تعارض بالذات دارد دیگر. چون یک جالس که نمی تواند هم زید باشد و هم عمرو. بله ولو مرحوم صاحب کفایه و از معاصرین آقای زنجانی می گویند اینجا هم عقلاء می گویند یکی از این دو خبر حجت است. یعنی کشف می شود که این جالس بکر نیست، نفی ثالث می کنند. اما برای ما روشن نیست، وسیأتی الکلام فی محله.

اما در تعارض بالعرض مثل آن مثالی که یک خبر ثقه می گوید اکرم العالم ویک خبر ثقه می گوید تصدق علی الفقیر، من علم اجمالی دارم که یکی از این دو ثقه اشتباه کرده اند، کی عقلاء به من اجازه می دهند بگویم انشاءالله هر دو اشتباه کرده اند؟! ولذا علم اجمالی یا حجت اجمالیه پیدا می شود که یکی از این دو خبر از امام صادر شده است و باید احتیاط کنیم.

مثال دوم بزنم: همین مثال اکرم العالم و تصدق علی الفقیر اگر علم اجمالی به کذب احد الخبرین پیدا نکنیم، بلکه علم اجمالی به تخصیص احدهما پیدا کنیم. بدانیم یا مولا گفته لایجب اکرام العالم الفاسق یا گفته لایجب التصدق علی الفقیر الفاسق، وشاید هم هر دو را گفته است. اگر من نه اکرام کنم عالم فاسق را ونه صدقه بدهم به فقیر فاسق (احتمال حرمتش را هم نمی دهم، لایجب بود) آیا عقلاء در ترک اکرام عالم فاسق و تصدق بر فقیر فاسق مرا معذور می دانند؟ اگر مولا به من بگوید که چرا هر دو را ترک کردی، من یکی از این دو که فی علم الله عالم فاسق بود گفتم لایجب اکرامه، چرا بر فقیر فاسق تصدق ندادی، بگویم مولا من احتمال دادم که هر دو تخیصیص خورده باشد، آیا مولا نمی گوید بیخود احتمال دادی؟ دو تا عام است، می دانی یکی از این دو تخصیص خورده، هر دو را که نمی دانی تخصیص خورده، چرا گفتی هر دو شاید تخصیص خورده باشد؟ و این مطلبی است که در بحوث جلد 3 صریحا اعتراف کرده است که بله احد العمومین لابعینه حجت است. و درست هم هست، سیره عقلائیه هم بر این است.

در تعارض بالذات اصلا درگیری ذاتی است بین این دو خبر که یکی می گوید هذا الجالس زید و یکی می گوید هذا الجالس عمرو. برای ما آنجا روشن نیست حجیت احدهمای لابعینه. اما مدعای الان ما را حساب کنید، مدعای ما این است که در تعارض بالعرض برای ما واضح است در سیره عقلائیه که عقلاء می گویند بنا بگذار که هر دو عام تخصیص نخورده است، یکی از این دو را می دانی تخصیص خورده است.

در مانحن فیه هم همین است، توضأ لصلاتک وطهّر جسدک للصلاة، آقا شما می دانید در این حال که عاجز از جمع بینهما هستید هر دو معا شرط تعیینی نیستند، علم داریم به عدم شرطیت تعیینی احدهما بخاطر تعارض بالعرض، بخاطر اینکه الصلاة لاتسقط بحال آمد گفت شما تکلیف به نماز ناقص داری. خب در این حال نمی شود هر دو شرط تعیینی باشند، اما می شود وضوء شرط تعیینی باشد، می شود طهارت از خبث شرط تعیینی باشد. اصالة العموم می گوید بگو یکی از این دو دلیل مخالف واقع است و شرط تعیینی نیست، اما حق نداری بگوئی هیچکدام شرط تعیینی نیست. حجت اجمالیه داری که احدهما شرط تعیینی است، و این منشأ علم اجمالی به شرطیت تعیینیه احدهما می شود. نتیجه اش این است که اگر امکان دارد باید احتیاط کنیم. کجا امکان دارد احتیاط؟ در مثال قبله و رکوع و سجود اختیاری احتیاط امکان دارد، ولی در مثال وضوء وطهارت از جسد اینجا احتیاط به تکرار نماز امکان ندارد، ولی امکان دارد که من اول تطهیر جسد بکنم تا یقین کنم که تیمم مشروع است. اما اگر اول تیمم بکنم بعد بروم آب را صرف تطهیر من الجسد بکنم، کی می گوید آن تیمم مشروع بود؟ راه احتیاط در وضوء وطهارت جسد از خبث احتیاط کامل نیست، اما کاری می توانم بکنم که احراز کنم نمازم صحیح است، وآن اینکه اول آب را مصرف کنم در تطهیر جسد، عملا بشوم فاقد الماء، بعد بروم تیمم کنم.

حالا ما عرضمان این است که این اشکال ما جلو رجوع به اصل برائت را می گیرد، چون حجت اجمالیه پیدا کردیم بر شرطیت تعیینیه یا وضوء و یا طهارت من الخبث. اصالة البرائة از شرطیت تعیینیه این با اصالة البراءة از شرطیت تعیینیه او برخلاف این حجت اجمالیه است، تعارضت البرائتان و تساقطتا، احتمال تخییر برخلاف حجت اجمالیه است.

این اشکالی است که به ذهن ما رسیده، واگر این اشکال جواب نداشته باشد عملا باید احتیاط کنیم، تأمل بفرمائید انشاءالله تا روز شنبه.